



۲۰۲۲/۰۵/۰۶

محمد داؤد مومند

افسانه سگ منگسک غبار و بچه سقو

دانشمند محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم در بخش چهل و ششم مضمون دنباله دار خود تحت عنوان «نگاهی مختصر به سقو و عروج خانواده سردار یحیی خان» مینگارند:

پادشاهی حبیب الله کلکانی به حیث یک دوره انتقالی:

در باره دلایلی که چرا انگلیس ها در تلاش سقو هرچه زودتر رژیم امانی بودند، قبلاً بحث کردیم و اما اینکه آنها از میان چندین مدعی قدرت علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولی خان (معروف به دروازی - مومند) و محمد نادر خان چه کسی را میخواستند بجای شاه امان الله به سلطنت برسانند، نیز وضاحت وجود داشت، زیرا هیچیک به اندازه محمد نادر خان مناسبتر برای انگلیس ها نبود و اما مشکل کار در آن بود که محمد نادر خان و دو برادرش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و در داخل نیز قدرت لازم را برای سرنگونی رژیم امانی نداشتند و نیز نمیخواستند به چنین اقدامی مستقیماً دست یازند. بناءً کار گذاران انگلیس پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت پردازند تا بوسیله آن رژیم امانی سقو کند و پس از آن به اقدامات بعدی پردازند.

در پلان تاکتیکی انگلیس ها که بطور سری با درایت و دقت زیاد تهیه شده بود و قدم به قدم مورد اجراء قرار گرفت، پادشاهی حبیب الله کلکانی (بچه سقو - مومند) یک دوره انتقالی و زود گذر بود که باید در مدت کوتاه پایان میافت و بجایش شخص مطلوب و کاندید دیرینه انگلیس یعنی سپه سالار نادر خان جانشین او میگردد... انگلیس ها میخواستند در این دوره انتقالی بوسیله حکومت کلکانی (بچه سقو - مومند) قدم های اولی را برای اقدامات بعدی طوری بگذارند تا ورود سپهسالار و برادرانش را به کشور به مقصد نجات وطن از شر مظالم سقوی در ذهنیت مردم تلقین نماید.

مکتی بر پاراگراف فوق الذکر داکتر صاحب کاظم:

شاغلی محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم در سطور اول این مقاله میفرمایند که از زمره چندین مدعی قدرت یعنی والی علی احمد خان، غلام نبی خان چرخ، محمد ولی خان دروازی و محمد نادر خان... هیچیک از آنها به اندازه محمد نادر خان، مناسبتر برای انگلیس ها نبود.

باید خاطر نشان ساخت که دو قدرت متخاصم در آن مقطع زمانی، دولت انگلیس و دولت شوروی بود، و هر دو دولت برای حفظ منافع سیاسی و ستراتیژیک خود در منطقه در رقابت بزرگ و آشتی ناپذیر قرار داشتند، این رقابت با در نظر داشت سیستم بلشویک و نظام مارکسیستی دولت اتحاد شوروی، با رقابت های ستراتیژیک میان کشور های اروپایی و کشور های غربی و کشورهای مستعمره در سراسر جهان یک تفاوت بارز داشت.

دولت اتحاد شوروی اولین دولتی بود که حکومت امان الله خان را به رسمیت شناخت، زیرا رژیم امانی را که در نتیجه اعلان استرداد استقلال و جنگ با انگلیس، آزادی خود را حاصل نمود به حیث یک کشور همسایه ضد امپریالیسم انگلیس تلقی میکرد.

لذا ذوات سه گانه فوق الذکر یعنی مهاجر «ازبک بخارایی معروف به ولی دروازی» وکیل سلطنت و خویشاوند امان الله خان، غلام نبی خان چرخ کیسیکه با ستالین و دولت بلشویک روابط بسیار دوستانه داشت، چنانکه به حمایت نظامی ستالین و دولت بلشویک برای جنگ با بچه سقو بوطن برگشت و موفقیت های ابتدایی نیز نصیبش شد، ولی نسبت عقب نشینی دولت شوروی از رویا رویی با رقیب بزرگ خود انگلیس، خود را مجبور دید که به مجدداً به آغوش دولت شوروی پناه ببرد و هم چنان والی علی احمد خان که نه تنها یازنه و شخص مورد اعتماد غازی امان الله بود، بلکه در عین حال مانند مهاجر ازبک بخارایی و غلام نبی خان چرخ، از مهره های بزرگ دولت امانی شمرده میشد، لذا روی هیچ منطق سیاسی نه تنها برای دولت برتانیه با در نظر داشت اصل ماهیت رقابت بلکه برای هر دولت رقیب دولت بلشویک شوروی در صورت داشتن انگیزه، هدف و امکانات تعیین یک زمامدار برای تعویض امان الله خان، مهره های سه گانه فوق الذکر رژیم، به مثابه منتفی ساختن هدف شناخته میشد.

لذا در لست چهار نفری فوق الذکر صاحب کاظم، یگانه شخصیتی که از دربار فاصله داشت و در نتیجه دسایس و توطیه های درباریان فاسد و مغرض و رقیب نادرخان در ساحه دربار امانی، ظالمانه و بیخردانه مغضوب قرار گرفت همانا غازی محمد نادر خان بود و غازی محمد نادر خان یگانه شخصیتی بود که با رژیم استعماری سرخ دولت شوروی ضدیت آشتی نا پذیر داشت.

زیرا، دولت بلشویک نه تنها به تصرف و تسخیر پنجاه پرداخت بلکه با اشغال سرزمین های اسلامی، پالیسی بد تر و خطرناکتر از انگلیس را ثابت ساخت.

وضع تراژیدی آن دیار یعنی خیوه، سمرقند، فرغانه و بخارا و غیره، احساسات آزادی خواهانه و اسلامی مردم و ملل منطقه، منجمله افغانستان را تشدید نمود.

زمانیکه جنرال انوربیگ یکی از آزادی خواهان ترک خود را به شهر دوشنبه مرکز تاجکستان رساند، عده کثیر هم وطنان ما، روی اندیشه اخوت اسلامی به قیام ضد استعماری که از طرف جنرال عثمانی آغاز شده بود، لبیک گفتند.

غازی محمد نادر خان که در آن زمان به حیث رئیس تنظیمه صفحات شمال توظیف گردیده بود، به حیث یک مسلمان متعهد و عنصر ضد نظام بلشویک، بدون در نظر داشت، نزاکت های سیاسی، مخفیانه در حمایت قیام جنرال انوربیگ قرار داشت.

باور دارم که اگر داکتر صاحب سید عبدالله کاظم در موقف غازی نادر خان قرار میگرفت به حیث یک مسلمان متعهد و متکی بر وجدان اسلامی شان، بدون محافظه کاری و در نظر داشت ملاحظات سیاسی به عمل مماثلی میپرداخت.

مگر چنین نیست استاد گرامی؟

دولت شوروی، درباریان و به قول غلام محی الدین آرتی وکیل منتخب مردم کابل در لویه جرگه ۱۲۹۸ پغمان، وزرای بالفاسد و دوستان دولت بالشویک مانند مهاجر ازبک بخارایی ولی دروازی، رفیق ستالین غلام نبی خان چرخ و معاندین حسود سپه سالار نادر خان و امثالهم، به تغییر ذهنیت شاه جوان و بی تجربه در مورد قهرمان معرکه تل، یعنی غازی محمد نادر خان پرداختند، کار مماثلی که شعراء دربار محمود غزنوی مانند فرخی و عنصری و عسجدی و دیگران در برابر فردوسی نمودند و ذهنیت محمود را نسبت به فردوسی مسموم ساختند، تا اینکه محمود به درک واقعیت آگاه شد ولی صله محمود، زمانی مواصلت کرد که جنازه فردوسی را به سوی گورستان میبردند.

غازی امان الله نیز بعد از ناکامی و سکونت در دیار غربت یعنی ایتالیه، به شاه جوان محمد ظاهر شاه اظهار ندامت نمود که به وصایای پدرش، غازی محمد نادر خان گوش نداد و کشور به بحران رفت.

لیک بعد از تباهی وطن توسط سقویان مدنیت سوز و هزار رسوایی!!!

آیا علامه حبیبی دروغ میگوید که: رژیم در بطن خود فساد مییافت و کارمندان رژیم وسایل ناکامی و پوسیدگی آن را فراهم آورده بودند و شاه ترقی خواه را از مردم دور ساختند، بعد از چند سال عناصر فاسد فوق الذکر کشور را به اغتشاش ۱۳۰۷ کشاندند؟

مطابق به فرموده علامه حبیبی و لودین و آرتی و دیگران، این عمال فاسد در سراسر پیکر دولت، مسئول درجه اول سقوط رژیم امانی است تا دست انگلیس.

آیا یک محقق و مؤرخ، ممکن است توضیح کند که عبدالرحمن لودین چرا از وظیفه خود مستعفی گشت و ادعا نمود که رژیم امانی به سبب اعمال نا جائز یک دسته مغرض، محکوم به فناست و عنقریب این رژیم از پا می افتد و واژگون میشود، و دو سال بعد پیش بینی لودین حقیقت پذیرفت.

عبدالرحمن لودین از کجا بر این واقعیت ها مستشعر بود؟

آیا عبدالرحمن لودین با انگلیس رابطه داشت و انگلیس به وی گفته بود که ما رژیم امانی را توسط یک دزد یعنی بچه سقو واژگون میکنیم؟

در حالیکه مستند به مقاله تحقیقی و تاریخی شاغلی باری جهانی تحت عنوان «قضایات های ما از حوادث و مسایل تاریخی» همفریز به شاه امان الله مشوره داد وگفت: «ملاها، دهاقین، تاجران، و عساکر از اصلاحات شاه به خشم آمده اند و ازدیاد مالیات و اخاذی جبری این مخالفت ها را زیاد تر میسازد. همفریز علاوه نمود که بمباری های وی به محبوبیتش کمک نمیکند، خصوصاً که این بمباری ها توسط پیلوت های دولت شوروی صورت میگیرد، مردم قبائلی ترا متهم به دشمنی با اسلام مینماید.

در رابطه با این مشوره همفریز به شاه امان الله، مطالب ذیل قابل تأمل عمیق و دقیق و ارائه جواب منطقی است.

یک – دلیل این نوع قرابت و نزدیکی نماینده دولت انگلیس در زمینه همچو مشوره ها، با شاه امان الله انقلابی و ضد انگلیس چیست؟

دو- اگر دولت انگلیس به هر قیمتی طرفدار سقوط رژیم امانی بود، مفهوم همچو مشوره های دوستانه و خیر خواهانه همفریز به شاه امان الله، که به دوام سلطنتش منتهی میشد، چگونه تلقی و ارزیابی میگردد؟

سه- چرا از یک مهاجر بخارایی یعنی ولی دروازی و غلام نبی خان چرخ و نائب سالار محمود سامی مهاجر عراقی و تمام آنانیکه سنگ وفاداری امان الله خان را به سینه میزدند، همچو مشوره های بهی خواهانه را به شاه ندادند؟

چهار- اگر به فرض محال همچو مشوره یا مشوره مشابهی از طرف نماینده دولت انگلیس به سپه سالار محمد نادر خان داده میشد و یا هم داده شده باشد، تفاوت و فرق منطقی آن با مشوره فوق الذکر به امان الله خان چه خواهد بود؟

شاغلی داکتر صاحب کاظم ادعا مینماید که کار گزاران انگلیس پلان تاکتیکی را برای سقوط رژیم امانی طوری طرح کردند که نخست باید یک ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت بپردازد تا بوسیله آن رژیم امانی سقوط کند و پس از آن به اقدامات بعدی بپردازد.

انگلیس ها میخواستند در این دوره انتقالی بوسیله حکومت کلکانی (بچه سقو- مومند) قدم های اولی را برای اقدامات بعدی طوری بگذارند تا ورور سپه سالار و برادرانش را به مقصد نجات وطن از شر مظالم سقوی در ذهنیت مردم تلقین نمایند.

اگر حکومت سقوی را رویکار نمی آوردند، محمد نادر خان با کدام داعیه میتوانست بوطن برگردد و برای رسیدن به هدف خود داخل اقدام گردد، چنانچه او و برادرانش سه سال را دور از وطن زندگی کردند و چیزی از دست آنها بر نیامد و منتظر فرصت بودند تا نخست شاه امان الله از قدرت برکنار شود و سپس آنها بر طبق پلان مطروحه با شعار نجات کشور از شر سقویان در واقع به مقصد رسیدن به قدرت به سلطنت بوطن برگردند. ختم.

پلان تاکتیکی برای یک حکومت انتقالی؟

دوره انتقالی کوتاه مدت؟

انتخاب بچه سقو برای دوره حکومت انتقالی؟

ورود سپه سالار و برادرانش به کشور به مقصد نجات وطن از شر مظالم سقوی و تلقین آن در ذهنیت مردم؟

به استناد کتاب مستطاب «جفای بزرگ»، داکتر صاحب سید عبدالله کاظم در یک مصاحبه تلویزیونی با تلویزیون نور در ۱۵ جولای ۲۰۰۸ در باره کودتای ۲۶ سرطان سردار صاحب محمد داؤد خان فرمودند که: «با آمدن موسی شفیق به حیث صدراعظم، شوروی ها متوجه شدند که افغانستان با وجود زحمات سی ساله آنان، از زیر نفوذ شوروی خارج خواهد شد، لذا تصمیم گرفتند تا شفیق و نظام شاهی را از بین ببرند، و برای مرحله اول یعنی دوره انتقالی، داؤد خان را برای زعامت ترجیح دادند و مطرح ساختند».

طوریکه شاغلی محترم داکتر صاحب کاظم به صورت صادقانه و عالمانه تصریح فرموده اند، پالیسی فرار از نفوذ دولت اتحاد شوروی حکومت مرحوم محمد موسی شفیق آخرین و زیرک ترین صدراعظم دهه دیموکراسی، عامل بنیادی، تصمیم دولت شوروی در افغانستان برای تغییر رژیم بود، چه خاصه که رژیم شاهی، ظاهراً به رژیم مترقی تری بنام جمهوری تغییر شکل پیدا کند.

دولت اتحاد شوروی با رژیم شاهی در کشور تا در دوره حکومت محمد موسی شفیق هیچ مشکلی نداشت، ولی با ملاحظه پالیسی حکومت شفیق طوریکه محترم داکتر صاحب کاظم اشاره فرموده اند دولت شوروی نمیتوانست سرمایه گذاری بزرگ و عظیم خود را در تمام ساحات در افغانستان از دست بدهد و افغانستان به یک مدل کیوبای ضد دولت شوروی، در مجاورت شوروی عرض وجود کند.

اگر به جای محمد موسی شفیق، سردار نور احمد اعتمادی برای ده سال هم صدر اعظم کشور میبود، دولت شوروی آرزوی تغییر رژیم شاهی را نمیکرد.

دولت شوروی به استثناء والاحضرت سردار صاحب محمد داؤد خان هیچ بدیلی برای تغییر نظام شاهی تحت رهبری اعلیحضرت محمد ظاهر شاه نداشت. زیرا گروه های خلق و پرچم و ایادی شوروی، در نظر مردم مسلمان و خدا دوست کشور، به حیث دشمنان خدا و دین شمرده میشدند، چنانکه بعداً جهاد مردم افغانستان روی همین انگیزه اساسی استوار گشت.

قابل تذکر است که انتخاب سردار صاحب داؤد خان توسط دولت شوروی به حیث یک دوست بسیار نزدیک و همفکر دوره صدارت شان، و طبق مصراحت بیانیه خطاب به مردم، در دوره جمهوریت شان، مشعر بر اینکه «روابط همسایگی نیک و دوستی ما با اتحاد شوروی خلل ناپذیر است»، یک پلان تاکتیکی و اتخاذ یک مرحله مؤقتی میان نظام شاهی و

نظام حکومت دیموکراتیک خلق در افغانستان نبود. ولی زمانیکه دولت شوروی ملاحظه نمود که داؤد خان نیز به پالیسی حکومت سلفش یعنی حکومت شفیق پناه میبرد، چاره جز اعمال کودتای دوم را در افغانستان نداشتند.

ولی ادعای شاغلی محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم در مورد پالیسی دولت انگلیس برای تغییر رژیم امانی مبتنی بر موارد ذیل، سؤال برانگیز است:

پلان تاکتیکی برای یک حکومت انتقالی، دوره انتقالی کوتاه مدت، انتخاب بچه سقو برای حکومت انتقالی، ورود سپه سالار و برادرانش تحت پوشش نجات وطن از مظالم سقوی ؟؟؟؟؟!!!!!!

اگر هدف بزرگ و اساسی دولت انگلیس از بین بردن رژیم امانی بود، پس این که کدام شخص و حکومت، وارث آن رژیم گردد، برای دولت انگلیس چه تفاوت حیاتی داشت؟

طوریکه ملاحظه میگردد دولت انگلیس بعد از استرداد استقلال افغانستان کدام مشکل اساسی و بنیادی با رژیم امانی نداشت، یگانه آرزومندی دولت انگلیس نگه داشتن افغانستان به حیث یک منطقه حایل و جلوگیری از نفوذ دولت شوروی در داخل دولت امانی بود، نفوذ مماثلی که دولت شوروی در دولت حکومت جمهوری سردار صاحب محمد داؤد خان داشت، زیرا موجودیت همچو نفوذ شوروی در دولت امانی، موجب از بین بردن توازن و تعادل به ارتباط منافع ستراتیژیک دولت برتانوی در منطقه میگردد و میتوان برعکس آن را نیز به همین منوال و معیار تثبیت و تعیین کرد. توصیه دوستانه و بهی خواهانه همفریز به غازی امان الله که قبلاً از آن تذکر رفت، مصداق توجیه فوق الذکر من است.

دوره انتقالی و کوتاه مدت یعنی چه؟

آیا الترننتیفی برای زعامت و حکومت داری بعد از شاه امان الله وجود نداشت که از دوره انتقالی نامعلوم صرف نظر نمود؟

و چه ضمانتی برای دوره کوتاه مدت وجود داشت؟

آیا دوره امانی با وجود تمام مخالفت های داخلی و خارجی مدت ده سال دوام نکرد؟

و چرا انتخاب حکومت بچه سقو برای حکومت انتقالی؟

محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم میفرمایند: «انگلیس ها میخواستند در این دوره انتقالی بوسیله حکومت کلکانی قدم های اولی را برای اقدامات بعدی طوری بگذارند تا و رور سپه سالار و برادرانش را به مقصد نجات وطن از شر مظالم سقوی در ذهنیت مردم تلقین نمایند.»

آیا دولت برتانیه در افغانستان، دوستانی از قبیل شخصیت های پر نفوذ روحانی و مخالف رژیم امانی نداشت، که به بچه سقو کله شخ و یک انسان غیر قابل پیشبینی مراجعه کنند؟

آیا دولت برتانیه روی کدام علم غیب خدایی میدانستند، که حکمرانی سقوی باعث وحشت و دهشت و ظلم و بیداد در کشور خواهد شد تا بهانه باشد برای بازگشت سپه سالار به وطن؟

اگر مطابق به فرموده داکتر صاحب کاظم، غیابت نادرخان و برادرانش برای مدت سه سال از وطن، آن ها را فاقد تعمیر هرگونه کاری ساخته بود، آیا برای دولت انگلیس، بدیل عملی تری در تمام کشور وجود نداشت، تا یک آدم نا متعادل و یک شخصیت غیر قابل پیش بینی و قابل اعتماد سیاسی مانند بچه سقو؟؟

آیا دولت برتانیه از زعامت سپه سالار به ارتباط منافع شان در منطقه، چه هدف بزرگگ حیاتی داشت، که تنها و تنها از دست سپه سالار پوره بود، نه از شخص یا اشخاص یا رهبران گروه های وسیع دیگری مانند نورالمشایخ؟

و نادر خان بعد از جلوس به قدرت در زمینه تعمیل این آرزوی بزرگ و حیاتی برای استعمار برتانیه متوسل به انجام چه کاری شد؟

خاندان نادرخان که از طرف چپی ها و ستمی ها و غبار پارسان متهم به انگلیس بودن است، در سال ۱۹۴۷ با بزرگترین و حیاتی ترین پلان و پروژه شوم دولت انگلیس در منطقه، مبنی بر خلقت دولت پاکستان علناً و عملاً مخالفت نمود و بر علاوه از شمول خود در پکت های «سیتو و سنتو» نیز امتناع ورزید.

تخلیق دولت پاکستان خطرناک ترین پروژه دولت استعماری انگلیس بود، که تا امروز منبع بزرگ پرابلم ها در منطقه است و بصورت اخص شیرازه حیات ملی ما را همیشه با تهلکه و تباهی تهدید نموده است.

محترم داکتر صاحب کاظم پیوسته به نوشته خود ادامه میدهند: این نوشته غبار میتواند حل معما باشد که مینویسد: «حبیب الله بچه سقا بعد از آنکه پادشاه شد، سرگذشت سفر خود را در موراوی سرحد افغانستان در یک دربار شبانه به حاضرین چنین شرح داد: «من از ترس تعقیب امان الله خان با پسران مامای خود سکندر و سمندر به پشاور رفتم و چندی مشغول چای فروشی بودم و آنگاه در «توت گی» رفته دوکان سماوار گشودم و همانجا ماندم تا موقع مراجعت به افغانستان رسیدم) اما او از دزدی خود در «پارا چنار» و محکوم شدن به یازده ماه حبس سخن نگفت) در راه بازگشت بقریه «پدیگوت» رسیدم. روز جمعه بود به مسجد رفتم ملایی در منبر و عظ جهاد با کفر می نمود و چون تمام شد، من پیش رفتم و از او دعای خیر خواستم. ملا به من دعا داد و گفت در خارج شدن از مسجد در سر راه خود درختی خواهید دید، پای آنرا بشگافید و هرچه یابیدید، بردارید. من به چالاکگی چنان کردم و چهار تفنگ و کار توس و یکهزار رپیبه نقد یافتم و برداشتم و روان شدم. وقتیکه از لغمان جانب کهدامن میرفتم، باز در راه به ملایی برخوردیم که مرا دید و امر به جهاد در برابر امان الله نمود. در ایام جشن پغمان روزی که امان الله داخل تیتر پغمان بود، باز با ملایی دیگری مقابل شدم که مرا بحکم دین اسلام به کشتن امان الله امر نمود، اما به جعتی که جشن مسلمانان خراب نشود، اینکار را نکردم. وقتیکه به کهدامن برگشتم ملایی دیگر مرا دید و فرمایش ملای پغمان را تکرار کرد. من به «تگاو» رفتم و غلام محمد خان فرقه مشر تگاو (مامای معین السلطنه) و هم آخوند زاده صاحب تگاو (ملا حمیدالله خان) مرا خواستند و به کشتن امان الله خان راه بلدی کردند و هم بعضی خان های پروان را برای کمک به من نشان دادند، من عزم بر انداختن او را کرده و بکابل حمله نمودم.» (غبار: «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد اول، صفحه ۸۱۶)

داکتر صاحب کاظم ادامه میدهند: «از این روایت معلوم میشود که ملاقی شدن حبیب الله «بچه سقا- مومند» در هر محل با ملا ها و توصیه آن ها برای کشتن امان الله خان و همچنان دست یافتن به اسلحه و پول نقد پنهان شده در حفره زیر یک درخت، کار تصادفی نبوده، بلکه همه طبق پلان های قبلاً طرح شده از طرف دشمنان افغانستان بالخاصه انگلیس ها زمینه سازی گردیده و با این ترتیب واضح میشود که ایجنتها و گماشتگان انگلیس حبیب الله «بچه سقا- مومند» را برای انجام اینکار از قبل زیر نظر داشتند و سایه وار تعقیب میکردند تا او را برای کشتن شاه امان الله تشویق و ترغیب نمایند...»

واقعاً قابل تعجب است که داکتر صاحب سید عبدالله کاظم به حیث یک شخصیت فاضل، علمی و اکادمیک، دارای درجه علمی دوکتورا، استاد پوهنتون کابل، محقق و نویسنده ورزیده و عالی مقام، برای ثبوت ادعای خود، در مورد پلان دولت انگلیس برای سرنگونی رژیم امانی و انتخاب بچه سقا بمنظور حکومت زود گذر کشور به عنوان یک عمل تاکتیکی به افسانه فوق الذکر غبار و بچه سقا که من آن را «افسانه سگ منگسک» عنوان داده ام پناه میبرد و آن را یگانه سند و مدرک و ثبوت و کلید «حل معمای تمام استنباطات و نظریات و حدس های شان» در زمینه میدانند!!!

اکنون با یک نگاه کاملاً منطقی افسانه فوق الذکر غبار و بچه سقو را مورد تحلیل قرار میدهم، تا باشد طلیعه و نور بامدادان حقیقت از ورای نوشته غبار آلود غبار، از ظلمت و تاریکی شب مغیر کذب و افسانه سرایی و عوام و خواص فریبی، متللی گردد.

ولی اولتر از همه مهر تأیید داکتر صاحب کاظم را بر روایت غبار و اینکه میفرمایند: «با این ترتیب واضح میشود که ایجت ها و گماشتگان انگلیسی حبیب الله را برای انجام این کار از قبل زیر نظر داشتند و سایه وار تعقیب میکردند تا او را برای کشتن شاه امان الله تشویق و ترغیب نمایند.»

با این نظر و تحقیق داکتر صاحب کاظم که: «کار گزاران انگلیس پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت پردازند تا بوسیله آن رژیم امانی سقوط کند و پس از آن به اقدامات بعدی پردازند.»

در تناقض بزرگ منطقی قرار دارد، زیرا از یکطرف انگلیس ها مطابق به پلان تاکتیکی خود مصمم بودند که بچه سقو را برای یک مرحله انتقالی به قدرت برسانند، ولی از جانب دیگر ایجت ها و گماشتگان انگلیسی «طبعاً به اساس هدایت دولت انگلیس» بچه سقو را برای کشتن شاه امان الله تشویق و ترغیب میکردند!!!

به اساس روایت کتاب «بحران و نجات» که من آن را نزدیک به شست سال قبل خوانده بودم، بچه سقو در نظر داشت شاه را در پغمان به قتل برساند، شاه متوجه وی گشته و او را مغموم و پریشان خاطر میبیند، لذا نزدیک او شده و میفرمایند که این روز آزادی و استقلال ماست و نباید عمگین باشی و یک سکه طلا را به بچه سقو میدهد، و این برخورد پدرانه غازی امان الله، بچه سقو را از کشتن شاه در آن روز منصرف میسازد.

گیریم که شاه طبق پلان انگلیس و گماشتگانش، توسط بچه سقو کشته میشد، درین صورت درام یک مرحله تاکتیکی بین زعامت امان الله خان و زعامت نادر خان به کجا میکشید؟

منطق صوری حکم میکند: «که اجتماع نقیضین محال است.»

اکنون بر گردیم به ماجرای زندگانی بچه سقو در ماوراء خط دیورند.

بچه سقو مدتی به چای فروشی اشتغال داشت، بعداً برای بدست آوردن عاید بهتری در یک منطقه مجاور سماوار چی شد، چون به عاید بخور و نمیر خود قناعت نداشت، دست به دزدی زد و در نتیجه مدت یازده ماه به زندان افتاد.

بچه سقو که برای انگلیس از همان منزلت مماثل والاحضرت سردار صاحب داؤد خان نزد دولت شوروی برخوردار بود، درطول این دوره دربدری و بیچارگی بچه سقو، انگلیس کجا بود و چرا به داد قهرمان نگونساری رژیم امان الله نرسید؟

بچه سقو از این حیات مذلت بار فقر و بیچارگی و ناداری و زندانی شدن به تنگ آمده آهنگ رفتن به آغوش دیار خود در کنار خانواده و دوستان و یاران میکند.

غبار از زبان بچه سقو روایت میکند که بچه سقو در قریه بنام «پدیکوت» (مردم ننگرها این قریه را بنام «بتیکوت») میشناسند- مومند) بعد از نماز جمعه از ملای مسجد دعای خیر می طلبد و ملا به او میگوید در سر راه خود درختی خواهی دید، زیر آن را کاویده و هرچه یافتی بگیر، بچه سقو چنین میکند و صاحب چهار تفنگ معه کارتوس و یک هزار ریبه میگردد.

داکتر صاحب بزرگوار سید عبدالله کاظم در زمینه چنین ابرار نظر میکند: «از این روایت معلوم میشود که ملاقی شدن حبیب الله در هر محل با ملاها و توصیه آن ها برای کشتن امان الله خان و همچنان دست یافتن به اسلحه و پول نقد پنهان

شده در حفرة زیر درخت، کار تصادفی نبوده، بلکه همه طبق پلان قبلاً طرح شده...بالخاصه انگلیس ها زمینه سازی گردیده...»

این روایت غبار مضحک تر و خنده آور تر، از داستان های ملانصرالدین بوده و با هیچگونه منطق و عقل سلیم سازگاری ندارد. به موارد ذیل توجه بفرمائید:

یک - ملا از آمدن بچه سقو بعد از یک دوره دربردی و تیر کردن زندان، چگونه و چه وقت اطلاع یافت؟

دو- ملا چه وقت تفنگ ها و پول را زیر درخت گور کرد؟

سه- آیا شخص دومی ملا را در زمینه یاری نمود و یانه؟

چهار- آیا شخص دیگری در آن قریه از آن اطلاع یافت و یانه؟

پنج - چرا ملا آن چهار میل و هزار ریبه را در حجره خود که جای امن تری بود نگه داری نکرد؟

شش - آیا امپراطوری و دولت معظم انگلیس میخواست که بچه سقو را با اعطاء چهار میل تفنگ و صرف خیرات یک هزار ریبه، بر اریکه قدرت امان الله بنشانند؟ نهایت خنده آور و مضحک است.

هفت - به اساس روایت غبار که به قول استاد سیستانی یک آدم «سیاست باز» بود، بچه سقو در تمام راه و در تمام مساجد با هر ملایی که روبرو شد، گویا العیاذ بالله بر ملا وحی نازل شده بود و از قبل در جبین بچه سقو دهاتی با پیراهن و تنبان و شال سرشانه مندرس ، عظمت، صلابت، معنویت، بزرگی یک منجی و ناجی و رسالت نجات افغانستان را از رژیم امانی و شخص غازی امان الله میدید؟ به عبارت دیگر در نظر غبار و متکی بر ایده های چیگرایانه و بلشویکی اش که به قول استاد سیستانی در جریده وطن طرح نموده بود و رهنمود گروه های چپی مانند خلق و پرچم در کشور گشت، تمام ملا ها در کشور ایجننت و جاسوس انگلیس بودند. یا الله!

این روایت و افسانه سگ منگسک غبار، شباهت عام و تام به افسانه سیاسی دیگرش در مورد مرحوم خان وردک که غبار او را بنام «دیوانه وردکی» معرفی میکند دارد.

لذا میتوان غبار را از زمره ابلیسانی شمرد، که مفکر بزرگ مشرق زمین علامه داکتر اقبال در مورد شان ارشادی دارند:

خسان را غمزه شان سازگار است
که یزدان دیده و کامل عیار است

مشو نخچیر ابلیسان این عصر
اصیلان را همان ابلیس خوشتر



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید